

# گزارش گزارش یک جشن ...

## متنی که کاش ابراهیم حاتمی کیا هم بخواند

محمد آقاسی

برای تحلیل و بررسی چنین کارگردانی باید سلسله فیلم‌های او را در نظر گرفت. کلید دوم را با سخن مرحوم محمد مددپور آغاز می‌کنیم که معتقد بود سینما شعر دنیای مدرن است. فیلم‌های حاتمی کیا هم چون شعر حافظ پیچیدگی‌ها و دشواری‌های خاص خود را دارد. فیلم‌هایی که چون شعر پر از نماد و تشبیه و استعاره است. سومین نکته کلیدی فهم فیلم‌های او این است که درون گفتمان انقلاب اسلامی، ساخته و پرداخته شده.

در فیلم‌های حاتمی کیا، زن نقش محوری دارد ولی در میانه میدان نیست. زن در فیلم حضوری پررنگ و جدی دارد، اما محور قرار نمی‌گیرد. ما زنان را می‌بینیم اما چون هنر اصیل اسلامی پوشیده و نه در منظر. آن‌ها نقش جدی در داستان فیلم دارند، اما میدان‌دار و عرصه‌دار نیستند و در این فیلم دو زن، در میانه میدان جای گرفته‌اند: گلبنو شکیب و پس از او لادن.

بانو مسئول مؤسسه‌ای است که جوانان در آن با هم آشنا می‌شوند و طی مراحل مختلفی با یکدیگر برای زندگی آینده‌شان گفت‌وگو می‌کنند. بخواهند، همان‌جا ازدواج می‌کنند و خانواده‌ای بزرگ را شکل می‌دهند. خانواده و تشکیل زندگی از نظر بانو آسان و راحت نیست، او ازدواج را رنج مقدسی می‌داند که هر کس تاب تحملش را ندارد. انگار بانو دارد نقد می‌کند شعار ازدواج آسان و پایدار را. مبانی مشاوره او از حالات و سکنات شبه‌عرفانی او سرچشمه می‌گیرد. این‌جا از عرفان‌های خبری نیست، کنج عزلتی و سجده‌ای و دوری از جامعه‌ای و احتمالاً نوری رسیده و... این‌جا میدان مبارزه و جهاد نیست. نه از جهاد اکبر خبری است و نه از جهاد صفر که اساسا فیلم‌های این کارگردان با آن شکل گرفته. دفاع مقدس، گونه تخصصی و همیشگی حاتمی کیا، کم‌رنگ‌ترین مفهوم موجود در فیلم است.

نمی‌شود فیلم‌های چنین کارگردانی را دید و از نمادها و نشانه‌ها هم چشم پوشید. در آثاری فیلم مناره‌ای مشاهده می‌شود که رو به آسمان است و بر روی آن چراغی روشن است. مناره به عکس آن‌چه از آن سراغ داریم، کاشی کاری نشده و آبی رنگ نیست. رو به آسمان است که نشانه کمال است و صعود و رسیدن به محبوب. اما رنگ آبی که نشانه کمال است و کاشی کاری را که زینت‌های معنوی است در خود ندارد. در آغاز جشن هم که با اذان شروع می‌شود این مناره برای ما یادآوری مسجد می‌کند و لابد نوری که بر فراز آن می‌درخشد خدا را معنا می‌نماید. اما در حین فیلم این مناره دود کش خوانده می‌شود! بانو و همسرش از آن بالا می‌آیند و به ظاهر به کمال می‌رسند

اما لادن این سیر و سلوک دودکشی را از ترس بانو می‌داند و می‌خواند و می‌گوید: «بانویی که از دودکش بیرون بیاد نمی‌تونه کار خودشو انجام بده» و از این‌روست که سرانجام ماجرا را خود به‌دست می‌گیرد. انگار حاتمی کیا به‌شدت معتقد است که فضای معنوی و سلوکی هم‌سنالاش دود گرفته است و به اشاره راه‌حل را در تفکیک فضاهای فرهنگی دینی از جامعه می‌داند.

نیروی انتظامی طبق شکایات واسله و تحقیقات انجام شده موظف به پلمپ مؤسسه شده و تمام داستان فیلم در کش و قوس تعطیلی و عدم تعطیلی می‌گذرد. در فیلم همه ناراضی‌اند. هم بانو، هم کوه و لادن که از همکاران او هستند، هم مخاطبان مؤسسه، هم دختر سرهنگ پورحسین که پای برگه پلمپ شدن مؤسسه را امضا کرده است. جالب آن‌که در مواجهه سرگرد با سرهنگ هم می‌شنویم که می‌گوید: «من موافق نیستیم این جمعیتو توی خیابون بریزم، این چیزی بود که شما خواستید.» که حاکی از عدم رضایت اوست. سرگردی که تلاش می‌کند تمام و کمال به وظیفه‌اش یعنی ابلاغ قانون عمل کند هم سر انجام ناراضی از حکم است؛ و جالب‌تر آن‌که در صحنه‌ای از فیلم وقتی سرهنگ در تماس تلفنی با مافوق خود نسبت به تمام شدن مأموریت گزارش می‌دهد، اعلام می‌کند که موافق نبوده چنین دستوری را انجام دهد.

نیروهای امنیتی برای به کرسی نشاندن حرف‌های خود به زور متوسل شده و بی‌منطق و کم‌عاطفه به تصویر کشیده می‌شوند. برای تعطیلی مؤسسه، زمانی برای دفاع مسئولین مؤسسه نگذاشته‌اند و با اسلحه تلاش می‌کنند کار خویش را پیش ببرند و این‌جاست که اعضای مؤسسه زبان به انتقاد می‌گشایند. دیالوگ‌ها و نوع صحبت‌ها حاکی از آن است که سرگرد به‌عنوان نمادی از سیستم، در برابر مردم قرار گرفته و به‌شدت مورد آماج امواج انتقادی آن‌هاست. گفتیم که کارگردان در مقام مؤلف است و برای فهم بهتر او باید به فیلم‌های قبلی او هم سری زد. سکناس‌های پایانی فیم آژانس شیشه‌ای و هنگامی که احمد کوهی از هلیکوپتر پیاده می‌شود و با سلاحش مشغول بحث می‌شود، دیالوگ‌هایی است که از فیلم حذف شده اما در متن فیلم‌نامه موجود است و منتشر شده:

«سلاحشور: هلی کوپتر برای چی آوردی؟ کاظم نامه لوله شده، شبیه فاکس را در دست سلاحشور قرار می‌دهد.

سلاحشور: بعدای خونم.

احمد: همین حالا.

سلاحشور: این‌چیه؟

سلاحشور شروع به خواندن می‌کند. کم‌کم عصبی و غضبناک، خیره به احمد می‌نگرد.

احمد: دست‌خط آقا!

حاتمی کیا به شدت به سیستم اعتماد دارد. حتی اگر لایه‌های میانی خطایی انجام دهند، این رأس سیستم است که به آن‌ها کمک خواهد نمود. اما در این فیلم آن‌چه نمایش داده می‌شود بی‌اعتمادی

به سیستم است که در نهایت هم به بی‌اعتنایی منجر می‌شود. کارگردان تلاش دارد از نگاه مردم، رودرروی سیستم قرار گرفته و آن را به چالش بکشد. باید بهتر گفت، فیلم محاکمه نوع برخورد امنیتی با فضاهای فرهنگی است. محاکمه‌ای که با جنس بی‌اعتمادی به سیستم تصویر می‌شود.



هواپیمای فیلم‌سازی حاتمی کیا انگاری در ارتفاع پست به زمین برخورد است و نوزادی که در پایان فیلم تولد شده بود، حاتمی‌کیایی دیگر است. دیگر او مثل مهاجر در هوا اوج نمی‌گیرد. دیگر خبری از نوای نی «سُد» که هجرت اصیل در مهاجر بود خبری نیست. روح بلندش که می‌خواست عالم را نگاه کند به چهاردیواری‌ها بند شده: آژانس حتی اگر شیشه‌ای باشد، هواپیما حتی اگر در آسمان و در ارتفاعی پایین باشد و مؤسسه‌ای حتی اگر با شور جوانی باشد و برای امری

آسمانی، همه و همه پای در زمین دارند. آقای حاتمی‌کیا، اصلا قبول، همه چیز تغییر کرده، همه و همه برای آرمان‌های انقلاب اسلامی کار کنیم و نه برای اموری که می‌گذرد. اگر روزی فیلم‌هایی که می‌ساختید برای خارج کردن انقلاب اسلامی از مظلومیت بود و نشان تبریک سید شهیدان اهل قلم را داشتید، امروز که انقلاب اسلامی

مظلوم‌تر از پیش است هم احتیاج به دفاع دارد. امروز که این انقلاب مظلوم ام‌مقدر، مهاجرهایش را به فضا ارسال می‌کند و در هر عرصه‌ای دارای افتخار است، کجاست کسی چون شما که باز هم برای ما نسل سومی‌ها از آرمان‌های‌مان بگویید. باید بشنویم که می‌گویند شما هم آن طرفی شدید؟ حالا هم انقلاب اسلامی احتیاج دارد که به صراحت از آرمان‌هایش دفاع شود. شاید از قبل هم بیشتر احتیاج باشد.

اگر حالا میدان را به خاطر همه سختی‌هایی که در عرصه فرهنگ شاهدیم رها کنید، چه پاسخی در برابر وجدان خودتان و هم‌زمان‌تان خواهید داشت؟ آن‌جا هم خواهید گفت چو سرتاره بر دوش نداشتید، نتوانستید کاری از پیش ببرید؟ قبول است، همه چیز تغییر کرده، و شما برای جوانان به اصطلاح امروزی فیلم می‌سازید. چرایش را نمی‌دانم اما کاری را که خیلی دیگر از فیلم‌سازان هم می‌کنند انجام می‌دهید. کو کسی که برای دل ما و آرمان‌ها و امیدهای ما فیلم بسازد؟ نقد هم بکنید، اما آرمان‌ها را فراموش نکنیم. هویت و ماهیت خویش را از دست ندهیم.

نمی‌خواستم و نمی‌خواهم بگویم کسی تغییر کرده. اما نوشته‌ام را بسا آخرین پاراگراف فیلم‌نامه فیلم جاوید مهاجر باید تمام کنم:

«همراه با مهاجر. مهاجر در حالت صعود. پلاک‌ها در اثر وزیدن باد به بازی درآمده‌اند. مهاجر اوج می‌گیرد و از ما فاصله می‌گیرد و از ما فاصله گرفته و به داخل ابرها می‌رود. ما می‌مانیم. به محض ورود به داخل ابرها، صدای مهاجر طنین می‌گیرد؛ طنینی به وسعت جهان.»

آقای حاتمی کیا، اصلا قبول، همه چیز تغییر کرده، همه و همه برای آرمان‌های انقلاب اسلامی کار کنیم و نه برای اموری که می‌گذرد. اگر روزی فیلم‌هایی که می‌ساختید برای خارج کردن انقلاب اسلامی از مظلومیت بود و نشان تبریک سید شهیدان اهل قلم را داشتید، امروز که انقلاب اسلامی مظلوم‌تر از پیش است هم احتیاج به دفاع دارد